

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و پر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۶ فبروری ۲۰۱۵

روز مبادا؛ یعنی روزی که مبادا!!!

بادا! بادا! الهی مبارک بادا!!!

این تعریف از "روز مبادا" ظاهراً شبیه طنز و طیره و ریشخند است و به همان مثال معروف "آب؛ یعنی که آب" شباهت میرساند. معلمان گرامی ما در مکتب جلیل حبیبیه - که یاد و خاطره همه شان عزیز است - وقتی از جواب شاگرد، راضی نمیبودند و تعریف مقوله ای را طبق دلخواه خود نمییافتند، از روی مسخرگی و استحقار میگفتند، که بلی:

"آب؛ یعنی که آب"

مگر عنوان بالا ازین سنخ نیست، به شرطی که موقعیت هر کلمه را در جایش مد نظر داشته و به ارتباط منطقی کلمات توجه نمائیم. اگر "روز مبادا؛ یعنی که روز مبادا!!!!" مینوشتیم، در آن صورت گرفتن برداشت معلمان خانه آباد لیسۀ حبیبیه جای داشت. مگر حرف ربط "که" در نقطه ای قرار دارد، که چنین ملامت و التباس را راه نمیدهد. ببینید که پیش و پس بردن حرف "که" چه بلا و طوفانی را به بار می آورد!!!

و بیائید که گپ را از "باد" و "مباد" شروع کنیم، تا به "بادا" و "مبادا" برسیم:

پیش از شروع شرح صرفی، بیتی از حکیم فردوسی توسی را از نظر خواننده گرامی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" میگذرانم، که هزار سال عمر کرده و هنوز هم جوان است؛ و بلکه قوت و شیمۀ هزار جوان را دارد؛ و چنین است، حال اشعار متقدمان که گوئی سیر زمان بر آنها اثری نمیگذارد:

مصیبت بود پیری و نیستی

مبادا که در دهر دیر ایستی

درین بیت فخیم - که سخن از منتهای سادگی به اعجاز رسیده - "نیستی" در معنای "ناداری و تندگستی" ست؛ عیناً متضاد "هستی". حکیم توس فقیری در پیری را مصیبت می‌شمارد و دعاء میکند، که کار آدم سرحد نکشد!!!

مصدر "بودن" را در دری قدیم برای "زمان مُضارع" بدین ترتیب گردان میکردند:

۱ - "بَادَم، بَادِی، بَاد، بَادِیم، بَادِید و بَادَند" - به حرکات حروف توجه گردد!!! - حالت تمنائی
۲ - و "بُوم، بُوی، بُود، بُویم، بُوید، بُوند" - به حرکات حروف توجه گردد!!! - حالت توصیفی
ازین میانه از کتگوری اول فقط "باد" باقی مانده است و از کتگوری دوم فقط "بُود" - و تا حدی "بُوند". دیگر صیغه ها همه متروک گشته اند و جای هر دوی آنها را "باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید و باشند" گرفته است. به این ابیات استاد استادان شعرای روزگار، حکیم عنصری بلخی، توجه گردد:

در آخر قصیده ای در مدح خواجه ابوالحسن میمندی گوید:

تازمینها را ز آرامش بود همواره طبع تا فلکها را همی گردش بود همواره کار

همچنین بادی که هستی، جاودان با کام دل شادبخت و شادجان و شادطبع و شادخوار

و ضمن قصیده ای در مدح یمین الدوله سلطان محمود غزنوی فرمود:

بقات باد به اقبال، تا به همت خویش از آنچه داده ترا ذوالجلال بر بخوری

سر بزرگان بادی همیشه در عالم مباد بی تو بزرگی، مباد بی تو سری

"بر بخوری"؛ یعنی "برخوردار باشی"

"سری"؛ یعنی "سروری" و یا "ریاست"

و باز در آخر قصیده ای در مدح سلطان محمود فرمود:

حافظ تو باد یزدان، تا به دنیا خضروار بگذرانی عمرها را و تو هرگز نگذری

ز آنچه بینی حق ببینی، ز آنچه گوئی به بُوی ز آنچه داری بهره یابی، ز آنچه کاری بر خوری

درین نوشته سخن از "باد و مباد و بادا و مبادا" ست، که آن را با "باد" شروع میکنم:

چنان که گذشت، "باد" صیغه تمنائی مضارع فعل "بودن" است؛ پس "باد" مُساوی و یا حتی معادل "باشد" نیست، بلکه مُعادل "باشد"ی ست، که با تمنای جدی قلبی آکنده باشد. اگر معنای "باد" را باز کنیم؛ تعابیری چون "آرزومندیم که باشد" یا "جداً می‌خواهیم که باشد" و یا "از صمیم قلب تمنی داریم که باشد" از آن برمیخیزد.

وقتی "الف دعائیه" بر "باد" وارد شود، "صبغت تمنائی و دعائی" کلمه "باد" یک گره بالاتر می‌رود و صورت "بادا" را بخود می‌گیرد. و بهترین مثال برای "بادا" را در همان بید(بیت) مشهور شب زفاف کابلی می‌یابیم، که با "بادا بادا" شروع می‌شود. وقتی خواننده از طرف خود، ولی در واقع از طرف تمام حضار محفل، می‌خواند:

بادا! بادا! الهی مبارک بادا"

یک آرزوی بسیار قلبی را بر زبان می‌آورد، که "مبارکباد" از آن نمیتواند بهتر و صمیمیتر افاده گردد. درین مصراع لطیف "کلمه" الهی" آمده است؛ و بیانی که آن را نیز تحلیل صرفی کنیم؛ البته از نگاه صرف عربی:

"الهی" مرکب است از "اله" (الاه) و "ی"، که معنای دقیقش "خدایم" یا "پروردگارم" میشود؛ چون "ی" در عربی ضمیر متصل برای مفرد متکلم است و ترجمه دقیق صرفی آن همین است!!! پس "الهی" را نمیتوان "خدای من" یا "پروردگار من" ترجمه کرد - البته اگر مراتب صرفی دری و عربی را دقیقاً مراعاً کنیم.

کلمه "الهی" مگر در زبان دری "مُنادا" است؛ یعنی "حالت نداء" را میرساند. بدین حساب معنای متعارف "الهی" در زبان دری "ای پروردگارم" یا "ای خدایم" میشود. و ازین هم گذشته، کلمه "الهی" در زبان دری به صورت عام در مفهوم "خدایا" یا "پروردگار" استعمال وسیع دارد!!! در مصراع بادا! بادا! الهی مبارک بادا"، خواننده از طرف تمام حضار مجلس عروسی، از بارگاه خداوند تمنی میکند، که وصلت عروس و شاه را مبارک بدارد؛ البته وقتی میبینیم که کلمه "بادا" سه بار درین مصراع تکرار می‌گردد، فقط "تأکید مؤکد" را از آن میتوانیم درک کنیم؛ و مبارکبادی ازین بهتر و صمیمانه تر را نمیتوان سراغ کرد. متأسفانه خواننده های جوان متفکر و جدیدخیال ما بدون این که معنای دقیق این مصراع و ابیات و آهنگهای کلاسیک عروسیهای کابلی را درک کرده باشند، در عوض، ابیات مزخرفی را بر زبان می‌آرند، که جای صدها و هزاران افسوس و تأثر و تحسر است!!!

ضمن مقاله ای جداگانه هر سه خواندن متعارف و کلاسیک عروسیهای کابلی را که عبارت باشند از "بادا بادا" و "آستا برو" و "حنا بیارین"، باز خواهم کرد.

حالا که "باد" و "بادا" را با آب و تاب و بدین اشباع و تفصیل ارزیابی کرده ایم، نوبت به "مباد" و "مبادا" میرسد:

با تحلیل "باد و بادا" کار شرح "مباد و مبادا" خیلی آسان میشود؛ چون این دو جفت دقیقاً نقطه مقابل و متضاد یکدیگرند.

"مباد" که اصلاً باید "نباد" گفته شود - چون در صرف دری آوردن "میم" در عوض "نون نفی" تنها برای "مخاطب" جائز است. اما حالا که تعامل سخن مردم چنین آورده است، بایدش پذیرفت.

"مبادا" حالتی را تمثیل میکند، که هرگز آرزومند بودن و آمدنش نیستیم و "روز مبادا"؛ یعنی روزی که هرگز آمدنش را آرزو نداریم، مگر جلو آمدنش را سد هم ساخته نمیتوانیم. بدین حساب "روز مبادا"؛ یعنی "حالت احتیاج و ضرورت". وقتی کسی کار میکند و برای ایام پیری ذخیره ای بهم میرساند، به خاطر آنست، که در پیری تنگدست و درمانده نشود، چون پیری حتماً رسیدنی ست، ولو آرزوی رسیدنش را هرگز نداریم و "از غمش هم پایلُجِ خَو نکرده ایم". و بیت حکیم فردوسی این حالت را به نحو احسن تمثیل میکند، که :

مصیبت بود پیری و نیستی

مبادا که در دهر دیر ایستی

"مبادا" ولی در روزگار ما حیثیت "احتمال" را هم بخود گرفته است؛ چنان که گویند:

برویم آنجا، مبادا فلانی جان هم آمده باشد!!!

که درین جمله "مبادا" معنای "شاید" را میدهد.

آمین!!!